



اشعار نو بخت بيک "نوا" ميرزاده

۲۵ جون ۲۰۲۰

منتريال - كانادا

اي خاك اي تو ارث نياكان فاتحم،
اي رهنورد خسته و زخمي قرنها ،
اي مخزن حقايق و تاريخ ساطعم،
هيهاات ! سوختي و تراژيد سوختي،
در شعله خصومت بغض گذشته ها،
شداد يا در آتش نمرود سوختي!
از ضرب انفجار، زمين تو تب گرفت،
از دود، لايه هاي فضا رنگ شب گرفت،
در پاي هر درخت تو بم ها گذاختند،
از استخوان نخل تو تابوت ساختند.
از حفره هاي موج زمين لرز بمبها،
از خنده هاي قهقهه ي ميل تفنگها،
پرواز باز هاي هوا گرد آهنين،

هردم شنای راکت مرگبار در هوا،
مضمون مرگ توشده فتوای جنگها.
ای خاک!

این افت تباهی ز کوهایی تو نبود،
این کوسه و نهنگ ز دریایی تو نبود،
این ازدهایی چند سر از دامن تو نیست،
این جهل پروران و شر از خرمن تو نیست،
لیکن چگونه لانه غارتگران شدی،
تندور گرم دوزخ و آتش بجان شدی.
اولاد هائی ناخلفت راه کج گرفت،
با مادر و برادر شان راه لج گرفت،
مزدور و پادو در همسایگان شدند،
در لای دین و باور مردم نهان شدند،
این جانیان به عاقبتت دل نسوختند،
دار و ندار تو، به رقیبت فروختند،
احکام دین حق همه جا پشت گوش شد،
آوای خنده بر لب مردم خموش شد.
مارا ببخش که دور گزیدم ز تو مکان،
آن را مبحث کاتش افروختت بجان،
انانکه پای اجنبیان رابهانه کرد،
لیکن سلاح مرگ تو با فخر شانه کرد.
آن خیل اهریمن در و قفل تو راشکست،
انسانیت شهید و ز ایام چشم بست،
بافتنه، نسل و فصل تو در کام مرگ شد،
پر پر گلہائی معنویت با تگرگ شد.
حتا که خون هیکل بودا بخاک ریخت،
نفرین بیشمار به روح ضحاک ریخت.
ای نسل نو، گذشته خاکت مرور کن،
این لکه هائی ننگ ز تاریخ دور کن،
انانکه خلق را به گروگان گرفته اند،
سر قلفی نفاق ز گرگان گرفته اند.
این خیل مافیا نه وطن دارد و نه دین،
از حرص شان فساد دمیده در زمین،
برکرده هائی این همه خاین نظر کنید،
تبعیض و افتراق بکارند، حذر کنید،

خود محوري شويڊ و به خود تكيه گاه شويڊ،
بر زخم خون چكان وطن ، خود، دوا شويڊ.

باروت عشق خود به دلم امتحان مكن
در پرده يي حيا گل رويت ات، نهان مكن
محتاج حرف هاي توام اي شكر فروش،
برقول خود بمان و قسم بر قران مكن
اين عشق ما عبادت در تقيه بودو است
در رسم ما گناه است ، خدا را عيان مكن
در خلوت تو هرچه، زمين گير مي شوم
بر شاخ خشك فرقت ما، آشيان مكن
در گرمي نشاط كنار تو بشگفم
وسواس برگ ريز هواي خزان مكن
سيراب كن كویر من از شبنم رخ ات
اي رحمت خدا، نگه بر آسمان مكن
ما را هواي جنت غلمان و حور نيست
بيدار، شيخ ! فتنه ي آخر زمان مكن.
در اين بلاد خامه شده دستهء تبر
بر داستان راوي شب، اطمينان مكن،
مانم در انتظار تو با روح بي قرار
نوميدم از وفاي خود اي ناجوان مكن.
ب. نوا، ميرزاده،

چسهم

يارون يدبت براي خدای تر پرا چسهم
مردم پے که فریبت ؟ غلث تر زبا چسهم
از خريزه-ت، تریز پالېخ مهش زمون
سېرېن خو چورج ات، مهش ته غلث تر کلا چسهم
مهش مُلك درون وزون، پَرَج رُئے دے خور-د فرود
هر مېث خو چيد درون ته وے دهرذ ات جزا چسهم
پودر قنير ته مهش نو چکھلک گه مس تيبين
خوندت دے ناروايے، يخ ات نهن، فرا ، چسهم

تر همدگر خو دهرذ گه نه لوفهم خرهنگ کنهم،
هر رهنگ خه بافت خو مبنکل دهرذ ارد، دوا چسهم
هر چیز فدای جون قد اته جون، فدای، نوم
تا خونده، فلیج خو نبخ تے خو تر مافیا چسهم

بخت بيك، نوا ميرزاده

غم سنگين

بود تابوت تو برشانه من،
نه که آن تخت ؛ غم سنگين بود،
دست و پايم همه سست و لرزان،
مجمر دل چو شفق رنگين بود،
لحظه يي در افق رويا ام،
ناگهان گفتي رفيق!!
زينهار ، قامت ات خم نشود،
در سراپرده اين غربت عمر،
ما بدهکار به مادر وطنيم.
تو نيا بامن و درخانه من،
برو و منزل باور هارا،
بهر فردي اميد ،
روشن و گرم نگهدار مدام.
رمز اهنك ملك آمين بود.
"خاك رنگ غم و خاكستر داشت
آسمان مرثيهء نيلى بود"
بر "نوا" نور طلاوت باريد،
اشك بر گونهء هر سبزه چكيد
وتو با جلوه لبخند و تبسم هایت
در مكان ابدت خوابيدي

این مرثیه بمناسبت مراسم خاک سپاری برادر بزرگ و رفیق شفیقم منور بیك روشن بتاريخ ۲۹ دسامبر سال ۲۰۱۹ سروده شد.

زاد گاه أم

زادگاه لانه من؛ آبم و هم دانه من؛
گورم و گهواره من؛ درد قلب پاره من؛
در فراقت ناصبورم؛
از کنارت حیف دورم.

بلبلان شاخسارت؛ خوش سرود جویبارت؛
دامن سبز بهارت؛ دیده ام در انتظارت؛
چشمهء خورشید و نورم؛
از کنارت حیف دورم.

زاد گاه من دیارم؛ هویت من افتخارم؛
جز به دامان تو جایی؛ روح آسایش ندارم؛
مایهء فخر و غرورم؛
از کنارت حیف دورم.

هر نفس در شادی و غم؛ قصه گویم با تو هر دم؛
عشق تو جوشد درونم؛ در رگ و جریان خونم؛
قوت بر قلب مهجورم؛
از کنارت حیف دورم.

سوز و ساز من تویی تو؛ شعر و آواز من تویی تو؛
قول و سوگند من تو هستی؛ دفتر پند من تو هستی؛
مرشد فکر و شعورم؛
از کنارت حیف دورم.

شور و مستی من تو هستی؛ پیک هستی من تو هستی؛
درد و رنج من را توایی؛ بهر فریادم توایی؛
مرحم بر زخم ناسورم؛
از کنارت حیف دورم.

فبر وری ۲۰۱۹، کوبک- کانادا

سر خط خبر ها شده اخبار تقلب
گفتند همه از ارگ و سفیدار تقلب
توهین به سروصورت آزادی وقانون
افکار روّ در گرو بار تقلب
مادر وطن افتاده و بیمار به پهلو
بس نیش زده بر بدنش مار تقلب
رای و شرف شرکت مردم همه هیچ است
گر دست نداری تو به بازار تقلب
ارقام و شمارش همه یک چلچله بازیست
دیمو کراسی مژد ، ز پندار تقلب
این کشمش قدرت و ثروت بود ای خلق
قدرت طلبان جمله خریدار تقلب
از سهمیه یی خویش بگیرید و بسازید
بشنو سخن خیر، زمعمار تقلب.

سینه ء تاریخ

غم از رواق بلندای بیستون جاریست ؛
به دشت و کوه وطن سیل اشک و خون جاریست.
زبسکه سینه اهریمنان پر از کین است ؛
ز صورت و سر این جانیان جنون جاریست.
بنام مولوی و شیخ و طالب و داعش ؛
چو با ظواهر دین نقشه ء فسون جاریست.
دریغ زخمی و پامال گشت این استان ؛
شبانه روز جنایات این قشون جاریست.
چو لاله خون شهیدان راه مام وطن ؛
به دامن شفق صبح شعله گون جاریست.
دمیده سور چپاول به غارت و تاراج ؛
نه راه سد زیبرون که از درون جاریست.
ز اهتزاز نیافتند درفش آزادی ؛
سرود عدل چو در ساز ارغنون جاریست.
به ذهن و سینه تاریخ ماندگار شدند ؛
حماسه هاییکه در رگ رگ قرون جاریست

کوبک کانادا، ۲۳ جنوری ۲۰۱۹

گروه بی خردان عشق را بدار زدند
بروی هستی و تاریخ ما قمار زدند
گذشته رفت و به آینده ننگ خواهد ماند
به ارث ؛ سهم غم و درد جنگ خواهد ماند.

گروه پادو و مزدور تا که رهبر شد
نگاه به دین و فضای وطن مکدر شد
بنام دین خدا هر چه ناروا کردند
به خون مام وطن میله و شنا کردند
کلام حق پی تعبیر زیر پا کردند
به حق نمایی چه ظلمی که بر خدا کردند!

جهاد را چو مجوز به قتل و غارت شد
شگرد چاکری آذین به هر سفارت شد
به خلق دشمن و با غیر اقتدا کردند
به حکم اجنبی میهن تباه تباه کردند
بجای گل به وطن تخم خار آوردند
بخانه بی پدری اژدهار آوردند.

پروژه ها که ز اسلام ما بنا کردند
بنام دین چه جنایات را روا کردند
به فرق مردم بیچاره میخ کوبیدند
به رقص مرده دهل پیر و شیخ کوبیدند

ز انتحار و ز کشتار شهر مسلخ شد
اسیر زندگی در لایه های دوزخ شد.

ز جنگ و وحشت و بیداد ملک زندان شد
زمین و مزرعه و خانه ؛ گور انسان شد
به سینه و دل هر ده و شهر ماتم بود

به کوچه ها ؛ تیهء آوار؛ نعش آدم بود
یتیم و بیوه و معیوب صد هزاران شد
بسا که طعمه اعراب و برده خوران شد.

بلاد فخر نیاکان بخاک یکسان شد
و دشمنان وطن را که پوره ارمان شد
نماند عظمت تاریخی و نه آثارش
بجز مصیبت و این مردم عزا دارش.

نقاب فتنه گران می فتد شتاب کنید!
سد تعصب و تبعیض را خراب کنید!
چرا به غفلت و چشمان بسته درد کشید؟
ز سینه آتش غم را به آه سرد کشید
طلسم کرده و دشمن سوار کرده تان
ر بوده زندگی؛ تا استخوان مرده ی تان
چرا نشستہ خموشید ای وطنداران!
به ضد ظلم خروشید ای وطنداران!

برهنه چهره دزدان شده درنگ مکن!
دگر بخانه خود کد خدا فرنگ مکن!
پلان اجنبی سیال رنگ در رنگ است
صلاح دوستی؟! اش با نفاق و با جنگ است
درامه ایکه چهل سال دیده ایم بس است
نوا ؛ بس است اگر اندرون خانه کس است .

مادرم

آ مدم بهر زیارت مادرم
گل بکارم بر مزارت مادرم
دل به درب سینه کوبد ز اضطراب
دیر کردم شرمسارت ؛ مادرم
یاد آرم آخرین دیدار مان
اشک باریدم به پایت مادرم
باورم هر گز نیاید ؛ مرده یی
چون تو بودم ؛ انتظارت ماردم
صبحگاه با اختران کردی سفر
بین یتیم سوگوارت مادرم
ای دریغ و درد در روز وداع
کاش بودم در کنارت مادرم
پرسه در هر کوچه ی کابل زدم
تا ببوسم جای پایت ؛ مادرم
حرف حرفت در دل و گوش «نوا»
خاطرات ماندگارت ؛ مادرم

مزرع افترسیده

محصول کشت مزرع افترسیده ایم
چون گرد در هوا شده اینجا رسیده ایم
اتش گرفت خرمن هستی و لانه سوخت
همچون پرنده ایکه ز وحشت رمیده ایم
زاتشفشان راکت و خم پاره ها و بم
ما طعم مرگ و آتش دوزخ چشیده ایم
ما را طراوت و نفسی از شگوفه نیست
پژمرده شاخا ایکه ز گلبن بریده ایم

این مصرع ها حقایق تصویر درد ماست
یک تابلو ز ماتم میهن کشیده ایم

این شعر نیست آتش در جسم و روح ماست
این شعله را به باور ایمان خردیه ایم

کوچیده از تخیل ما شعر شاد و سبز
چون داغدار مامن در خون تپیده ایم

بازی اجنبی و شگرد طلسم او ست
بیگانه از خودیم و هم از خود بریده ایم

از کین و بخل پادو بیگانگان شدیم
از چشم ها فتاده و بی خانمان شدیم

جنوری ۲۰۱۹ کویک-کانادا

میهن دلم از حالت خونبار تو تتگ است
از خون شهیدان در و دیوار تو رنگ است

هرجای حریمت هدف حمله دشمن
از دفتر و تا خانه همه سنگر جنگ است

زندانی دیواربتون گشته شکوهت
بر اشک غمت خنده رگبار تفنگ است

افلاک بلند است و فضا سخت نفس گیر
آزاده غزالان تو در کام پلنگ است

در قلزم خون اند شناور در و مرجان
بس لولوی شهوار تو در در کام نهگ است

خنجر به تو از پشت زند دشمن مزدور
این کینه ؛ روایتگر میراث فرنگ است

در جامه دین حمله به فرهنگ تو دارند
چون مار در آستین شده بسیار زرنگ است

لرزان شده از تفرقه بنیاد تو زینهار
بشکن کمر فتنهء تبعیض که ننگ است

گردن شکن دست تجاوز شدی هر بار
تأخیر مکن توطیه ها رنگ برنگ است

۲۹ نوامبر ۲۰۱۷ کوپک-کانادا

میهنم ای حصار پابرجا
یادگار شکوه آریانا
دژ آزادگان و آزادی
فاتح نامدار میدان ها
فخرو میراث ، جاه ، اجدادم
در نور دیده قهر طوفان ها
در رگت خون عشق می جوشد
نبضت آهنگدار ، جولان ها
خون چکان زخم های سینه ی تو
بدنت زخم زخم پیکان ها
روبرو در نبردی با دشمن
از عقب خورده تیر شیطان ها
گردن افتراق را بشکن!
گرد حماسه ساز دوران ها
مشت وحدت به فرق دشمن کوب!
سیر کن از فراز بحران ها

بیادبود و ارج گذاري به شخصیت بلند جاودانه یاد صفرجان نظری فایض که در گذشت نا بهنگام اش خانواده، والدین، رفقا و دوستان، همدیاران و فامیل بزرگ شعر و ادب همه را تر دامن اشك نموداست، چون هدیه كوچك نثار روان میدارم.

از رفتنت نگر همگان گریه میکند
در ماتم تو اهل جهان گریه میکند
غم ریخته به جان و تن دوستان تو
بی اختیار پیر و جوان گریه میکند
صد ها جوان و اهل قلم در عزای تو
با موسیقی و شعر و بیان گریه میکند
در سوگ و ماتم ات چقدر؟ داغدار شد؟
بنگر به هر کی، از دل و جان گریه میکند
باران اشك ریخت به خاک مزار تو
خاک لهد ز درد، نهان گریه میکند
اشعار توییتیم و دیاران تو غمین
در ماتم ات، صفر! به چسان گریه میکند
پرواز نالها که ز غرب آمده به شرق
بنگر "نوا" زمین و زمان گریه میکند

۱۳ سپتامبر ۲۰۱۷

نجات مام وطن فکر ژرف میخواهد،
اراده و تدبیر،
طلیعدار سحرگاه روشن امید،
فروغ و نور دمد در عروق ظلمت شب،
و از رواق شفق نور و روشنی پاشد،
به قلب های پر از یاس و نا امیدیهها،
جوانه باز کشد سر زمرگ و یخبندان،
که رفته از نفس، گلهاي آرزوهاشان.
مسیر این سفر اما ز کوره راه دشوار است.
پر از موانع و درد و نه راه هموار است،
دوان، دوان نتوان ره به کامیابی برد،
ویا ز واهمه و بیم لشکر شیطان،

قدم ز ترس به بیغوله ی سیاهی برد.
به راهیان نبرد عدالت و ارمان،
سلاح تان همه روشنگری و الهام است
عطش به ثروت و قدرت زوال ایمان است
درنگ و مکث مکن روز و سال، پیمان است

۲۸ نوامبر ۲۰۱۹

هردم تپد دلم به هوایی تو ای وطن
درد مرا دواست فضایی تو ای وطن
فکر و خواص خسته ز شور و شر جهان
گوشم به انتظار صدای تو ای وطن
در دامن تو آتش و جسم تو خون چکان
در خون تر است تاج و قبای تو ای وطن
هستی تو به گلخن تاراج جنگ رفت
محتاج گشت شاه و گدای تو ای وطن
زخم هزار از خود و بیگانه خورده یی
نابود باد خصم شفای تو ای وطن
ای زادگاه دانش و ای مهد فاتحان
ورد زبان سرود و ثنای تو ای وطن
ای جایگاه منزلت و عزت و وقار
مالم به دیده خاک صفای تو ای وطن
میراث بی بهای نیاکان سلحشور
سوگند، جان کنم به فدای تو ای وطن

وحشت افتاده به هر گوشه دنیا اکنون،
زهر تشویش فتاده است به دلها اکنون،
گوشها کر شده از بس ز کرونا گویند،
خبر مرگ و مصاب است زهر جا اکنون،
همه در بند قرنطین و کسی نیست برون،
شهر و هر جاده چو بیغوله سراپا اکنون.
گویی طالب شده پیروز، همه پوشیده حجاب،
منع هرگونه جمع آمد شده فتوا اکنون.
چیست این ویروس مرموز که شناسد مرز،
نیستش فرق سلاطین و رعایا اکنون.

درنور دیده جهان را در همین مدت کم ،
ز فقیر تا به ابر قدرت دنیا اکنون.
میهن و مردم بیچاره و صد درد "نوا"
افتراقش کشدو یا که کرونا اکنون.

۳۱ مارچ ۲۰۲۰